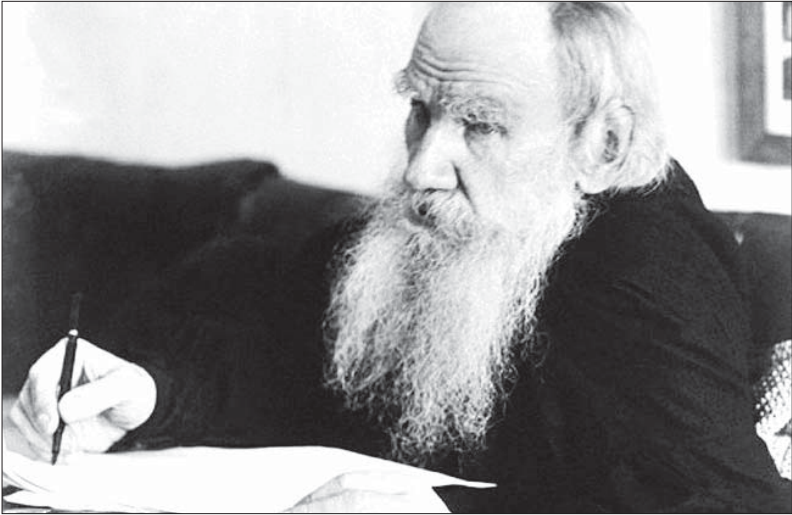




در ادبیات و سیاست روسیه سه «چه باید کرد؟» از سه نویسنده، اندیشمند و سازمان‌دهنده انقلابی تأثیری اساسی به‌جا گذارد. این سه «چه باید کرد؟» در پاسخ به سوال‌های اساسی‌ای است که پیشاپیش در جامعه روسیه مطرح بود. اولین «چه باید کرد؟» اثر نیکلای چرنیشفسکی (۱۸۸۹–۱۸۲۸) است. چرنیشفسکی آن را در زندان در فاصله ۴–۱۸۶۲ نگاشت. چه باید کرد؟ چرنیشفسکی رمانی فلسفی است که طی آن زندگی دختر جوانی به نام ورچکا شرح داده می‌شود که باوجود اصرار و یافشاری مادرش تمایلی به ازدواج با جوان اشرافی، متصول اما هرزه و نادان ندارد و به‌خواستگار خود «نه» می‌گوید. این نه گفتن در فضای رخوت و سکون جامعه روسیه نوعی عصیان تعبیر می‌شود. انتشار کتاب «چه باید کرد؟» چرنیشفسکی سخن می‌گوید. دومین «چه باید کرد؟» از لئون تولستوی است. این اثر در سال ۱۸۸۲ آغاز می‌شود و نگارش آن چهارسال به طول می‌انجامد. گویا تولستوی بحران سال‌های آتی جامعه روسیه را دریافته که در جست‌وجوی راه‌حل برای بحران، عنوان چالش‌برانگیز «پس چه باید کرد؟» را برمی‌گزیند. گاه هیچ‌چیز نمی‌تواند پرقدرت‌تر از پیش‌درآمد «چه باید کرد؟» برای تسخیر فضای جامعه باشد. این سوال به‌چالش‌کشیدن زندگی است؛ به شرط آنکه جامعه‌پذیری آن باشد. جامعه روسیه و شاید اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پدیری «چه باید کرد؟» بود. سومین «چه باید کرد؟» رساله‌ای سیاسی و انقلابی از لنین است که در آن طرحی عملی به‌منظور تغییر اساسی در جامعه روسیه پی‌ریزی می‌شود. لنین پیش‌تر از چرنیشفسکی است و عنوان کتاب را به تاسی از او انتخاب می‌کند. این کتاب در فاصله ۲–۱۹۰۱ نگاشته شده و طی آن پیشنهاد روزنامه‌ای سراسری برای پی‌ریزی تشکیلاتی همگی‌ر در روسیه داده می‌شود.

«چه باید کرد؟» از یک منظر به آن معناست که جامعه روند پیشین را نمی‌پذیرد و در پی توجیهی برای زندگی و بحران تأمل می‌کند تا «چه باید کردی» بیاید. مواجهه تولستوی شاید آن هنگامی است که او از اقامتگاه خود در «یاستانیا پولیانا» خارج می‌شود. این کار برخلاف میل او و به ضرورت انجام می‌شود. در سال ۱۸۸۱ تولستوی و خانواده‌اش به ضرورت تحصیل بچه‌ها به مسکو نقل‌مکان کردند. تا آن زمان تولستوی از زندگی در خانه‌ها و پس‌کوچه‌های شهر چیز چندان نمی‌دانست، این است که در برابر فقر و فاقه‌ای که اینک در جلو او قرار

شکل‌های زندگی؛ این سه «چه باید کرد؟»

«آری» یا «نه» به زندگی

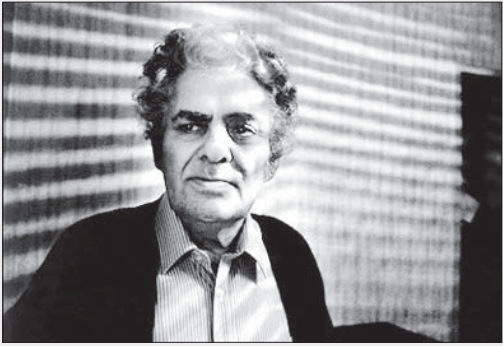
نادر شهرپوری (مدقی)

برمی‌آید. * تولستوی اما در «پس چه باید کرد؟» خود در کدام یک از این دو دنیا قرار گرفته است؟ یا به بیانی دیگر در ابتدا در پی اثبات کدامیک از دو عالم است؟ زندگی در شهر و به‌خصوص تنش‌های آن را توجیه کند. مساله اعتراف می‌کند و می‌گوید: «زندگی من به بن‌بست رسیده بود. می‌توانستم نفس بکشم، بخورم، بنوشم و از انجام‌دادن چنین اموری نیز گریزی نداشت‌م اما این همه تاب زندگی کردن ندارد. در کتاب «اعتراف» خود به این مساله اعتراف می‌کند و می‌گوید: «زندگی من به بن‌بست رسیده بود. می‌توانستم نفس بکشم، بخورم، بنوشم و از انجام‌دادن چنین اموری نیز گریزی نداشت‌م اما این همه تاب زندگی نبود.» او در پی توجیهی برای زندگی است و در پی آن است که برای رنج‌های خود و اساساً رنج‌های بشری معنایی بیابد. او آن معنا را از زندگی طلب می‌کند گویا زندگی گناهکار است و باید تاوان بدهد و آن تاوان چیزی نیست مگر ارایه معنایی برای زیستن.

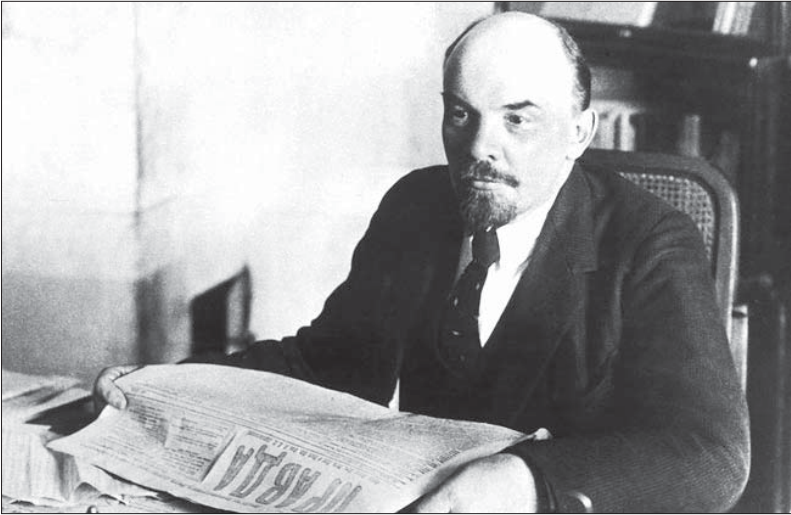
اگر که تولستوی زندگی را آلوده و ناپالوده می‌بیند که هست و اگر «چه باید کرد؟» در پی آفریدن نیایی دیگر هستند که هستند، آن‌گاه خواست «آری گفتن به زندگی» یا «نه‌گفتن به زندگی» با درک اهمیت حیاتی این مساله که کدام در وهله نخست قرار می‌گیرند و کدام در پی می‌آیند، تفاوت دو دنیای متفاوت و متضاد را به‌همراه می‌آورد: آری گفتن به زندگی یا نه گفتن به آن. خواست تصدیقی یا خواستی نیهیلیستی؟ کدام؟ که در هر صورت به اندیشه‌های نیچه ارتباط می‌یابد. سوال نیچه در پاسخ به این مساله مهم کماکان به قوت خود باقی می‌ماند که آیا «آدمی عالمی را بی‌ارزش می‌کند تا عالم دیگری را شکوه بخشد، یا بالعکس عالمی باشکوه می‌آفریند تا عالم نخست را بی‌ارزش کند؟»^۱ ایند همین‌چنان که گفته شد تفاوت اساسی به اندازه دو دنیای متفاوت وجود دارد. در اولی یعنی آن هنگام که آدمی عالمی را بی‌ارزش می‌کند تا عالم دیگری را شکوه بخشد خواستی نیهیلیستی وجود دارد یا به عبارت دیگر نفی این عالم همچون هر نفی‌ای از خواستی نیهیلیستی نشأت می‌گیرد اما در وضع دوم یعنی ساختن عالمی باشکوه به‌منظور نفی عالم نخست از خواستی اثبات‌گرایانه و نه نیهیلیستی و فی‌الواقع از خواستی آری‌گویانه به زندگی

مروری بر کتاب «روزنامه سفر میمنت اثرِ ایالات متفرقه امریغ» از «احمد شاملو»

یک شاه قاجار در آمریکا



ایالات متفرقه امریغ تصویر کرده‌ام! بیش محدود من مانع آن شده است که این فضاحت ناب را به نمایش بگذارم حال آن که خود آن موجودات تاریخی توانسته‌اند اوج بلاهت را با نبوغ غیرقابل وصفی در صفحات تاریخ مکتوب ایران به ثبت رسانند.» شاملو آنگاه برای اثبات اینکه طنز ناخواسته‌ای که در تاریخ مکتوب هست از طنز عامدانه او که از روی تاریخ مکتوب و در هجو آن ساخته شده پیشی می‌گیرد، قسمت‌هایی از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه را محض نمونه آورده است که آنچه می‌خوانید قسمتی است از این‌ روزنامه خاطرات: «میرزا احمد مترجم را دیدم. معلوم شد شاه احضارش فرموده‌اند که روسی بخواند. رسم شاه این است: هر وقت می‌خواهند به انگلیس‌ها التفات بفرمایند زبان انگلیسی می‌خوانند، چون حالا ایلچی بزرگی از روس می‌آید محض خصوصیت به روس دوروزی زبان روسی خواهند خواند.» بعد از نقل نمونه‌هایی از خاطرات اعتمادالسلطنه است که سفرنامه طنزآمیز شاملو آغاز می‌شود. گفتنی است که تأثیر نوشته‌های طنزآمیز هدایت نیز در این



به تعبیری بودایی از قبل همبای رستگاری شده بود.»^۲ «چه باید کرد» لنین که نزدیک به ۲۰سال بعد از چه باید کرد تولستوی انتشار می‌یابد، متنی ادبی نیست و به مضامینی علمی و سیاسی می‌پردازد. در این «چه باید کردها» البته «چه باید کرد» لنین به «چه باید کرد» چرنیشفسکی نزدیک‌تر است. گو اینکه لنین تولستوی را نویسنده‌ای با عالی‌ترین درجه از رئالیسم هوشیار ارزیابی می‌کند اما آنچه درباره تولستوی اصلاً درنمی‌یابد آن است که چرا باید زهدورزی کرد؟ چرا باید انزوا پیشه کرد؟ گياهخواری کرد و بد را با بد پاسخ نداد؟ نیچه فروکاستن تمامی تنش‌ها و بحران‌های دنیا به خواستی ساده را درواقع انکار خواست و توان تلقی می‌کند. او خواهان آری‌گویی و خواست تصدیقی‌اش به زندگی و نه‌گفتن به نیهیلیسم است. جهان از نظر نیچه در کلیش می‌بایستی و باید تأیید شود. این اولین‌قدم برای اختراع عالمی باشکوه است اما تمام مساله نیچه این است که این عالم بلکه در پی این عالم، در ادامه آن و در جهت خواست، اراده و آفریدن لوح‌های تازه فراهم می‌آید. نپذیرفتن این جهان و تقلیل آن به جهانی که دنیایی متفاوت با جهان موجود به‌نظر می‌آید از دوالیستی نشأت می‌گیرد که مقدمه نیهیلیسمی قوی است. این نیهیلیسم در عین گریز از شهر از خواستی روحی و روانی نشأت می‌گیرد که به‌دنبال مامن و پناهگاهی برای آرامش روان و نمود اعصاب است. مرگ تولستوی در هفتم نوامبر ۱۹۱۰ می‌باشد. وقوع پیوست، برخی از «چه باید کردها» در پی تحقق خود بودند. جهان از توفان حکایت می‌کرد اما مرگ تولستوی درعین‌حال وجهی نمادین داشت. او بعد از خروج از ملک و جهان روحی خود، از یاستانیا پولیانا، در ایستگاه راه‌آهن درمی‌گذرد.

«ترجیح می‌دهم نه»، برگرفته از جمله‌ای در داستان بارتلیمی‌محور هرمان ملویل است که طی آن روایت نسنخه‌بردار کتشگری شرح داده می‌شود که کشش از خواستی آری‌گویانه به خویش نشأت می‌گیرد تا آن‌گاه به «نه گفتن» به رئیس دارلوکاله خود بدل شود. جمله «ترجیح می‌دهم نه» یانگ همین موضوع است. ۱) تولستوی، هنری کیفورد، علی‌محمد حق‌شناس، ص ۱۱۱ ۲) چنین گفت زرتشت، پی‌یر ابر- سوفرن، بهروز صفدری، ص ۶۷ ۳) آناکارنیا، تولستوی، سروش حبیبی، ص ۱۴۰ ۴) آزادی تراژیک، داستایفسکی، ویجسلاف، رضا رضایی، ص ۴۲

سپه‌روزی برنامه‌ریزی‌شده

دوره سه‌ساله آلنده دوران تحولات شگرفی بود. سال اول، «سال طلایی» اقتصاد بود. سال رشد تولید، سال رونق و شکوفایی و کاهش تورم و بیکاری. در طی سه‌سال املاک بزرگ کشاورزی مصادره شد و شرکت‌های بزرگ ملی شدند اما افزایش هزینه تولید، ندانم‌کاری، خرابکاری از سوی ایالات‌متحده سقوط قیمت مس در بازارهای جهانی، همه‌چیز را وارونه کردند. پس از سه‌سال سطح تولید پایین آمد. گرانی بیداد می‌کرد و همه‌چیز ناباب بود. بالاخره با کودتای خونین پینوشه، انقلاب صلح‌آمیز آلنده دود شد و به هوا رفت. پینوشه درصدد پاک‌کردن کشور از مارکسیست‌ها و ریشه‌کن‌کردن میکروب کمونیسم بود. نویسنده به آرژانتین که می‌رسد از مفهوم «سایارسیدو» یا «نایدیدشده» یاد می‌کند. این مفهوم «به ژرف‌ترین و درنداک‌ترین وجه، سرشت دیکتاتوری‌های ضدکمونیستی را در دنیای جدید به تصویر می‌کشد.» (ص ۲۲۷) ناپدیدشده کسی است که از خانه بیرون رفته یا او را بیرون برده‌اند و دیگر برگشته است. سربه‌نیست شده است. لوئیس آلبرتو رومرو مورخ تاریخ معاصر آرژانتین در پاسخ به پرسش در زمینه بی‌رحمی‌های دیکتاتوری نظامی در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۹۱ ماهیت فرهنگ آرژانتین را چنین خلاصه می‌کند: کسانی که جزو گروه حاکم نیستند، ناگزیر نقش دشمنان وطن را ایفا می‌کنند. آرژانتین در قرن بیستم، تاریخ پرتلاطمی دارد رژیم‌های نظامی و غیرنظامی با توسل به زور به قانونی مدام جا عوض می‌کنند تا می‌رسیم به سال ۱۹۷۶ که نظامیان دوباره وارد صحنه می‌شوند و هولناک‌ترین کابوس در تاریخ قرن بیستم آرژانتین را رقم می‌زنند. در مکزیک اوضاع متفاوت به‌نظر می‌رسد. تاریخ این کشور به‌گونه‌ای دیگر است. حدود ۷۱سال حکومتی اقتدارگرا با آمیزهای از ناسیونالیسم، سوسیالیسم و خلق‌گرایی برسر کار بود. حکومت دمکراتیک نبود ولی استبدادی نبود. اما مکزیک هم از وزن بادهای نولیبرال در امان نشد. صدای اعتراضات دانشجویی سال ۱۹۸۶ هم به آنجا رسید و آرام‌آرام قدرت شکسته شد تا در سال ۲۰۰۰ مخالفان در انتخابات به پیروزی رسیدند. توسعه اقتصادی شروع می‌شود اما این فرآیند بدون اصلاحات سیاسی ختم‌به‌خیر نمی‌شود. تعداد میلیاردرها با چاول و تقسیم‌غنائم افزایش یافت. ماجرای دزدی‌ها و کلاهبرداری‌ها داستان تکراری زندگی روزمره مردم شد. از چهارشهروند مکزیکی یک نفر زیرخط فقر زندگی می‌کند. در مجموع نولیبرال‌ها در آمریکای لاتین برابری را افزایش دادند، فقرا را به‌حال خود واگذاشتند و جهانی فاجعه‌بارتر ساختند به‌طوری‌که «جامعه را به لایه نازک مشتی برنده و توده وسیعی بازنده تقسیم می‌کند. در مطلق‌های که تحت‌تأثیر تاریخی برچون‌وخروش، قرن‌هاست بار سنگین خشونت و رشوه‌خواری را بر دوش می‌کشد، در دوران سیاست‌های نولیبرال خشونت‌ها و رشوه‌خواری با ابعادی چنان عظیم و تصورناپذیر یافتند که حتی در آن بخش از جهان بی‌سابقه بود.» (ص ۲۵۱)

اما در لایه دیگری از کتاب مواجهه سه‌نویسنده مطرح آمریکای لاتین با اوضاع و شرایط حاکم بر منطقه را می‌خوانیم. کابریل گارسیمارکز از حکومت فیدل کاسترو دفاع می‌کند و چشم به روی جنایات و بی‌خانمانی‌ها و مصیبت‌های حاصل از این شرایط می‌بندد. نویسنده با رعایت ادب و به‌تأسی از فرهنگ لهستان او را «ریاکار» می‌نامد. ماریو بارگاس‌یوسا که ابتدا از مدافعين انقلاب بود، دست‌آخر از مدافعين پرشور بازار آزاد می‌شود و با خشونت‌ها، رشوه‌خواری‌ها، فقر فزاینده و کلیه فجایع حاصله از مدل اقتصادی نولیبرالیسم کنار می‌آید. اما کارلوس فونتنس هم منتقد تمام‌عبار نسخه اقتصادی نولیبرال برای کشورهای آمریکای لاتین است و هم نگاهش‌ر کارمان شهر «دنیای شکوهمند نوین».

مرور

تجدید چاپ «آرش کمانگیر» سیاوش کسرایی

کاروانی با صدای زنگ

نشر کلاغ امسال چاپ تازه‌ای را از «آرش کمانگیر»، یکی از مشهورترین اشعار سیاوش کسرایی، منتشر کرده است. آرش کمانگیر منظومه‌ای است که کسرایی آن را در اسفند۱۳۳۷ سروده و در آن به زبانی تمثیلی و با استفاده از داستان معروف آرش کمانگیر به خفقان دوران شاه اشاره کرده است. چاپ تازه آرش کمانگیر با نظرها و تحلیل‌هایی از نویسندگان و منتقدان مختلف همراه است که این نظرها و تحلیل‌ها بعد از شعر آورده شده‌اند. در تحلیل مهدی اخوان ثالث بر این منظومه می‌خوانیم: «من یک نسخه از آرش کمانگیر کسرایی دارم که اگر آن را ببینید، از مقدار حاشیه‌هایی که بر آن زده‌ام، شگفت‌زده می‌شوید. این اثر آن چنان زبان حماسی ندارد و جز اول و آخر آن که خوب است و انصافاً بسیار زیبا، در بقیه آن زبان حماسی به کار برده نشده است.» اما به‌آذین‌که به منظومه کسرایی نگاهی مثبت دارد درباره آن می‌گوید: «آرش کمانگیر، اثر سیاوش کسرایی، نخستین منظومه حماسی است که در ایران به سبک نو و با دیدی نو سروده

شده و از این نظر اثری راه‌گشاست... کسرایی خود را در چارچوب تنگ و روی هم فقیر داستان زندانی نکرده، بیش از داستان سرایی و شرح حرکات پهلوانی در تجسم حال و روح و محیط کوشیده است، تعبیر و تفسیر در نهایت باریک‌اندیشی است و بیان ساده‌اش شادابی زنده دارد که در اندیشه و احساس جنگ می‌اندازد. خواننده یا شنونده تا پایان نمی‌تواند از تأثیر این کلام سرشار از

آرش کمانگیر

سیاوش کسرایی

نشر کلاغ

ندارد درباره‌اش می‌گوید: «آرش کسرایی قهرمانی است که به شکل رومانیتیک و اجتماعی رجز می‌خواند، به جای آنکه ذاتا یک قهرمان رجزخوان باشد. اغلب قسمت‌های آرش شهابت به یک انشای منظوم دارد. سمبول‌ها فوق العاده کلی است و اگر وزن را از شعر بگیریم، چیزی که از محتوای مطلب می‌ماند یک سرمقاله بسیار ساده است درباره قصه آرش با نتیجه‌ای اجتماعی.» اما محمدرضا شفیعی کدکنی نظری ملایم‌تر درباره منظومه کسرایی دارد و آن را در مجموع موفق ارزیابی می‌کند و درباره آن می‌گوید: «کوشش‌هایی که در سال‌های اخیر برای بازخوانی و تحقیق در اساطیر ایرانی (از پورداوود به بعد) آغاز شده زمینه را برای توجه به اساطیر ملی آماده کرده و جوانه‌هایی از ادب حماسی در شعر معاصر به ظهور پیوسته که از نظر احیای یک اسطوره، آرش کمانگیر اثر سیاوش کسرایی را می‌توان امر بد که با همه ایرادهایی که به نحوه سرودن آن گرفته‌اند، نفس حادثه و نفس اسطوره زمینه کامل دارد، زیرا هم مایه قومی و ملی دارد و هم حادثه غیرطبیعی در آن دیده می‌شود».

مروری بر مجموعه شعر «عاشق ماشق» علی عبدالرضایی

هیچ خبر خوشی نیست

مجموعه شعر «عاشق ماشق» علی عبدالرضایی، به‌تازگی برای دومین‌بار چاپ شده است. شاعر این مجموعه از آن دست شاعرانی است که فارغ از نقد و نظر درباره آثارش، دست‌کم مدت‌هاست که در کار نوشتن شعر است. آن‌هم در میان آنبوه شاعران تازه‌رسیده و کتاب‌های شعری که در این سال‌ها چاپ شده‌اند و بیشترشان هم تک‌کتاب ماندند. «و من هنوز عاصی‌ترین شاعر امروز/ هنوز گیتار می‌زنم/ تا لالاق کوسه‌ها بمایند/ دلفین‌ها بخوانند/ هیچ بختی باخته نیست/ مار که می‌افتد به جان خانه/ از هیچ‌کس کاری ساخته نیست/ همه آستین کوتاهند/ به پوستی که جا گذاشته برگشته مار/ پشت این سطر/ها، سنگر ندارد شادی/ بی‌خود برای چه می‌گردید؟ / حتی آفتاب/ که نقاش سایه‌هاست/ سیاه می‌کشد/ من هم خو کرده‌ام به خودکار سیاهم/ جز برای گذشتن از درگاه سرخم نمی‌کنم/ جز برای باد/ که براندازم کند سر گذر نمی‌پوشم/ شاعر کسی‌ست/ که سرانجامش بی‌کسی‌ست/ و آنکه می‌کند کلامش کالا بی‌شک نیست/ تیغی تراش‌داده جان نی/ که می‌نالد اینگونه زخمی/ هی نگویید غم مخور/ کم بخور/ به یک میهمانی آمده‌ایم/ که زودی تمام می‌شود/ وقتی که آمدم/ عشق بر میز شام نشسته بود/ من انتظار نداشتم که تنفری منتظر باشد/ و اینگونه شاعر در همان ابتدای کتاب، در این چندسطر شعر با عنوان «به جای مقدمه» تکلیف مخاطب را با مجموعه شعرش روشن می‌کند: پشت این سطرها/ سنگر ندارد شادی. کتاب در سه‌دفتر شعر تدوین شده است. «دفتر اول جنگ جهانی آخر» از جنگ و صلح می‌گوید و از آرتش سرخ و تیرباران، گلوله، کبریت و سرانجام یادگاری و انتظار. «ما قانون یک غلط‌ایم/ دیگر کسی مولف حقیقی نیست/ ما را ثبت نمی‌کند که از یاد برود/ اداره‌های ثبت‌احوال پر از اسم‌های یک نفرند/ هیچ‌کس آن دیگری نیست/ دیگر نیست...» «دفتر دوم عاشق ماشق» چنان که از عنوانش هم برمی‌آید از عشق می‌گوید:

عشقی که اول بر میز شام نشسته بود و شاعر انتظار داشت که تفر بدل شود. «با یک دوباره هستم باز / از یک دوباره باز دل‌کندم/ مثل یک اضافی از رو نمی‌روم/ هنوز به این دنیا بندم...» عاشقانه‌هایی که بیشتر از تنهایی می‌گویند، گویی در نظر شاعر عشق همان تنهایی است یا حتا تنهاتر شدن. «اگر شبی از شب‌های زمستان/ مسافری/ دست نگه دارد/ نگه می‌دارم/ و مثل اسبی که در ندارد/ با تو سفر در خانه می‌کنم/ بی‌تو جهان زندان است/ و تنهایی/ چاله‌ای/ که فقط کودت می‌شود.» جز این شعر که اشاره‌ای به یکی از زمان‌های معروف و بسیارخوانده‌شده در ایران دارد، این مجموعه شعر دیگری دارد با عنوان «اسماعیل شاهوردی» و جز این دوشعر کمتر شاعر ارجاعات یا گذاری به بیرون دارد. و از قضا شاید این‌دو شعر هم از بهترین‌های دودفتر شعر این کتاب باشند. «هیچ فعلی از او برنمی‌آمد/ زندگی قبلی‌ش/ فعلی/ هر دو ماضی بود/ تازه آن هم بعید که از بس ادامه داشت/ شد استمراری/ تااین‌که تو آمدی و حال/ حال ساده‌ای به او دادی/ دگر نه عاشق نمی‌شد/ آینده در تیمارستان» و فکر سوم، پایان بخش کتاب است با چندین شعر بسیار کوتاه، تنها چند سطر. که جز چندشعر، همگی حال و هوای دفتر دوم عاشق ماشق را دارند. «سِر قرار نرفتم/ او هم نیامد/ هر دو در خانه ماندیم» یا «زمین دارد می‌لرزد/ دستم می‌لرزد/ این صفحه دارد می‌لرزد/ یواش! ز زیر این سطر کودکی گیر کرده» یا «همه از ارتقاع می‌ترسند/ از پستی/ معدودی» و آخر هم «وقتی ایملی ندارم/ نامه‌ای ندارم/ وقتی تلفن خاموش است/آخوشحال‌ترم/ هیچ خبر خوشی نیست»



روزنامه سفر میمنت

اثر ایالات متفرقه امریغ

احمد شاملو

نشر مازیار